

## درآمدی بر شناخت نظم جهانی، جنگ سرد، و نظم نوین جهانی با تأکید بر تحولات خاورمیانه

بیژن اسدی\*

دیباچه

یک نظم جهانی چیست؟ در پاسخ به سؤال مذکور، چند برداشت و تعریف متفاوت در این مورد وجود دارد. ابتدایی‌ترین برداشت و تصور در این باره حالتی کاملاً توصیفی دارد، چنانکه: نظم جهانی عبارت از مقوله و روندی است که در برهه‌ای از زمان و براساس الگوهای روابط بین‌الملل رخ می‌دهد و شکل می‌گیرد، روندی که خواه «منظم و به سامان» باشد یا نباشد! برداشت قوی‌تر در این امر بعضاً به اثبات و انسجام موجود در نظام (سیستم) می‌پردازد. در این برداشت و مفهوم، موازنه قدرت مبنا و پایه‌ای برای یک نظم جهانی خواهد بود. بالاخره اینکه، برداشت سوم عبارت از مفهوم توسعه‌یافته‌تر برداشت دوم است. بدین معنی که: در اصول و مقرراتی که حاکم بر نظام موجود است و آن را با ثبات نگه می‌دارد، یک محتوا و هدف‌های به ظاهر اخلاقی و عامه‌پسند وجود دارد که بر

\* استادیار علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی (bijanassadi@hotmail.com)

ایده‌ها و آرمان‌های مبتنی بر عدالت و آزادی تأکید می‌ورزد. به طور معمول، با توجه به این برداشت و مفهوم نوع سوم است که اصطلاح اخیر «نظم نوین جهانی» مورد استفاده قرار می‌گیرد.

تفکر و صحبت درباره نظم جهانی، تنها یک امر انتزاعی نیست. بلکه برعکس، یک مسئله مهم کاملاً عملی و عینی می‌باشد. چنانکه گاهی که دولت‌ها مثلاً تأکید بر انجام اقدامات یا عملیاتی سیاسی و نظامی می‌کنند مبنی بر اینکه: «ما نمی‌توانیم اجازه دهیم که امروزه فلان مسئله یا حادثه اتفاق بیفتد.» بنابراین، اقدامی مانند تهاجم نظامی یک دولت نیز با استناد و اتکا به چنین توجیه و تفسیری، حالتی ظاهراً مشروع و قانونی به خود می‌گیرد. تهاجم گسترده و بی‌پروای نظامی آمریکا به عراق پس از حمله آن کشور به کویت (اوت ۱۹۹۰)، و نیز در جریان بحران اخیر عراق با هدف ظاهری مبارزه با فعالیت‌های مربوط به ساخت تسلیحات کشتار جمعی آن کشور و نیز واژگونی یک نظام مستبد و غیر دموکراتیک منطقه‌ای، و بالاخره تهاجم به افغانستان به دلیل مبارزه با تروریسم جهانی و گسترش آزادی در آن کشور و غیره، از جمله مثال‌های بارز و گویا درباره دیدگاه و برداشت فوق است. در جهانی که به اندازه کافی مسائل و امور نامشخص و ابهام‌برانگیز وجود دارد، وظیفه هر یک از ما است که دست کم در روشن کردن و رفع نسبی ابهام مفاهیم و مسائل مبتلابه خود تلاش کنیم. چرا که غفلت از انجام این وظیفه می‌تواند برای هر یک از ما و جامعه جهانی ما خطرناک باشد. اقدام به روشنگری، تبیین و تفهیم علمی و معقول هر آنچه که صورت واقعیت دارد، هر آنچه که آمال و مورد نظر ما است و هر آنچه که تحقق عملی آن امکان‌پذیر است، به نوعی مشارکت و همکاری ما در ایجاد امنیت بیشتر برای جامعه بین‌الملل حال حاضر به شمار می‌رود.

### نظام‌های منطقه‌ای

می‌توان «امپراتوری روم» را به مثابه یک نظام اروپایی - مدیترانه‌ای توصیف کرد، همچنانکه «امپراتوری عثمانی» نیز یک نظام منطقه‌ای در بالکان و خاورمیانه فعلی ایجاد کرد. ولی باید اشاره کرد که مسئله «نظام» (نظم) در یک کشور واحد غالباً مسئله برانگیزتر است تا در یک

امپراتوری متشکل از چندین و چند کشور و سرزمین‌های گوناگون (که بیشتر با استفاده از زور یا نیروی نظامی شکل گرفته‌اند). پس از شکل‌گیری «صلح وستفالی»<sup>(۱)</sup>، یک نظام بین‌کشوری براساس سیستم موازنه قدرت پدیدار شد و نیز پس از «کنگره وین»، از طریق هماهنگی و همکاری کشورهای اروپایی با یکدیگر نظم جدید در اروپا شکل گرفت. نظام‌های یادشده را می‌توان با نظام منطقه‌ای نوع دومی که در بالا به آن اشاره شد، منطبق دانست. ذکر این نکته ضروری است که در حالی که این نظام‌ها شکل می‌گرفت، ضمناً جنگ‌های بین کشورهای مورد نظر همچنان جریان داشت. البته محدودیت‌هایی در طول مدت آنها مشاهده می‌شد، به جز یک مورد که جنگ‌های سی‌ساله‌ای میان کشورهای اروپایی رخ داد. به ویژه، برخی از جنگ‌های رخ داده، آنهایی بودند که از سوی کشورها در مخالفت و مبارزه با شخصیت‌ها و رهبران سیاسی یا گروه‌های مذهبی دارای نفوذ در جوامع که تأثیرات مخربی بر روند جریان‌های اجتماعی و مردم داشتند، انجام می‌گرفت. نظام‌های ایجاد شده بر مبنای اصول و پایه‌های منافع عمومی شناخته شده و نیز در راستای حفظ و ثبات نظام دولت موجود ایفای نقش و عمل می‌کردند. در نهایت، توازن قدرت و ثبات نظام اروپایی موجود به وسیله اقدامات سیاسی و نظامی یک دولت یعنی آلمان که بسیار قدرتمند شده بود و با قدرت همه کشورهای دیگر اروپایی برابری می‌کرد، فروپاشی شد. پس از آن و با پایان جنگ جهانی دوم بود که با ضعف قدرت کشورهای اروپایی و شکست سنگین آلمان نازی، ایالات متحده آمریکا در کنار اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به عرصه سیاست و رقابت جهانی وارد شدند، و نتیجه آن عبارت از جهانی شدن نظام با عنوان «نظام دوقطبی» به رهبری آمریکا و شوروی بود.

### نظام‌های جهانی: امپریالیسم (نظام اروپایی)

در بحث نظام‌های منطقه‌ای، ایده یک نظام جهانی ضرورتاً حالتی مقایسه‌ای خواهد داشت، که طبعاً تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند. به عنوان مثال، مورد نظام‌های منطقه‌ای بیشتر حالتی جغرافیایی دارد تا سیاسی (مانند یک نظام جهانی). در قرن‌های گذشته چه در اروپا و چه در چین مفاهیم نظام جهانی وجود داشته است، ولی بیشتر بر مبنای عدم شناخت کافی از

«جهان» بوده است تا یک مفهوم جامع و پایه‌ای از واقعیت جهانی بودن. در دو دوره تاریخی با توجه به شرایط آنها، دنیا به ایجاد نظام‌های جهانی خیلی نزدیک شد. یکی «نظام امپریالیستی» بود که در اواخر قرن نوزدهم شکل گرفت و دیگری «نظام اروپایی» بود که در جریان جنگ جهانی دوم رو به ضعف و فروپاشی رفت. بنابراین، پس از پایان جنگ، جایش را به «نظام دوقطبی» جهانی داد. در نظام امپریالیستی، غالب کشورهای وقت یا در مالکیت و اداره و یا زیر نفوذ یکی از قدرت‌های بزرگ استعماری نظیر انگلستان، فرانسه، ایتالیا، آلمان و غیره بودند. البته در این مورد استثناهای معدودی مانند کشورهای کوچک اروپایی، ژاپن و آمریکای لاتین وجود داشتند. در این نظام یک اصل عملی و عینی وجود داشت که: در این دنیا یا باید کشورها را «بلعی» یا «بلعیده شوی!» در دوران نظام امپریالیستی، کشورهای استعماری و استثماری به طور طبیعی در رقابت با یکدیگر برای بلعیدن کشورهای بیشتر یا حفظ و نگهداری آنها و در نهایت حفظ و توسعه امپراتوری امپریالیستی خود بودند، که در نهایت باعث شعله‌ور شدن دو جنگ جهانی بزرگ (یکم و دوم) شدند.

نظام امپریالیستی، نظامی مبتنی بر رعایت اصول اخلاق جهانی نبود، ضمناً برعکس نظام‌های اروپایی که دارای ویژگی «خود دیده‌بان» یا مکانیسم‌های حل منازعات منطقه‌ای و غیره و بالاخره سیستم موازنه قدرت بودند؛ چنین خصوصیتی را دارا نبود. بنابراین، با توجه به ویژگی‌های یاد شده، این نظام بسیار بی‌ثبات و ناپایدار بود. نظام امپریالیستی همانند نظام کشورهای اروپایی در سطح دو قاره آفریقا و آسیا توسعه پیدا کرد. در پی آن، مسئله توازن قدرت امپریالیست‌ها نظیر عملکرد آن در قاره اروپایی خودشان، در دو قاره دیگر نیز با شکست‌ها و ناکامی‌هایی روبه‌رو شد.<sup>(۲)</sup> باید به این نکته توجه داشت که نظام امپریالیستی هرگز حالت یک نظام جهانی را که بتواند بر همه جهان، شمولیت داشته و به یک الگوی واحد شناخته شده استوار باشد، نداشت. به همین جهت، نظام یاد شده، خصوصیتی غیر اصولی و بی‌مقررات و ناپایدار داشت.

## نظام‌های جهانی: نظام دوقطبی (جنگ سرد)

جنگ جهانی دوم به عنوان یک جنگ تمام‌عیار و جهانی که با استفاده از پیشرفته‌ترین، جدیدترین، و مخرب‌ترین تسلیحات نظامی وقت به مدت شش سال بسیاری از کشورها و مناطق جغرافیایی جهان را در کام خود فرو بُرد، در سپتامبر ۱۹۴۵ به پایان رسید. این جنگ، نه تنها خسارات انسانی، مادی و روانی فراوانی بر جوامع بشری تحمیل کرد، بلکه ضمناً شرایط اقتصادی ویژه پس از جنگ، به عنوان یک زمینه‌ساز مهم باعث شد تا توازن قدرت سیاسی موجود پیش از جنگ در عرصه سیاست بین‌الملل نیز به هم ریخته و نظام جدیدی در دنیای سیاسی جدید پس از جنگ شکل بگیرد. البته یک رشته عوامل اقتصادی - مالی، نظامی، سیاسی و اجتماعی در پیدایی نظام دوقطبی جهانی نقش داشتند که شرح و تجزیه و تحلیل آنها در اینجا ضرورتی ندارد.<sup>(۳)</sup>

به طور کلی، نقش و تأثیر عوامل ذیربط و روند رو به توسعه آنها، از یک‌سو، اعتبار و قدرت کشورهای استعمارگر و امپریالیستی را پس از جنگ کاهش داد و از سوی دیگر مسائل و مشکلات اقتصادی آنان را بیشتر کرد. چرا که با پاره شدن رشته‌های استعمار و استثمار کشورهای زیر نفوذ خود، منابع تغذیه مالی و اقتصادی آنان و به تبع آن قدرت و اعتبار سیاسی و نظامی آنها قطع و کاهش می‌یافت. برای مثال انگلستان - به عنوان یک کشور دارای نظام امپریالیستی قدیمی - پس از جنگ به زودی دریافت که نمی‌تواند مانند سابق تعهدات امپراتوری وسیع خود را به انجام رساند. حتی استقراض پول از آمریکا، کانادا، استرالیا و زلاندنو نیز نتوانست وضع وخیم مالی آن کشور را پس از جنگ تغییر داده و سامان بخشد. بدین ترتیب، پس از جنگ آشکار شد که برخلاف اعتقاد «وینستون چرچیل» سیاستمدار و دیپلمات مشهور انگلیسی که: «آفتاب در امپراتوری انگلیس هیچگاه غروب نمی‌کند». آفتاب شروع به غروبی سریع کرد! چنانکه مثلاً دو سال پس از جنگ در سال ۱۹۴۷، بزرگ‌ترین ضربه بر پیکر استعمار و امپریالیسم قدرتمند انگلیس در آسیا وارد شد و مبارزات آزادیخواهانه و طولانی مردم هندوستان به رهبری «مهاتما گاندی» به پیروزی مردم و استقلال هند منجر گردید. در ضمن پاکستان و سیلان (سريلانكا) به صورت کشورهای مستقل شکل گرفتند و برمه (میانمار) نیز مستقل شد.

سال‌های دهه ۱۹۵۵-۱۹۴۵ دوران افول قدرت و نظام کشورهای اروپایی بود. در حالی که سال‌های پس از جنگ، شروع دوران شکوفایی اقتصادی و صنعتی و سیاسی آمریکا به شمار می‌رود. همچنین در همین دوران نیز شاهد رشد و توسعه اقتصادی و صنعتی شوروی و توسعه نفوذ سیاسی آن کشور بودیم. بدین ترتیب، پس از جنگ جهانی دوم استعمار کهنه و نظام امپریالیستی، رو به فروپاشی رفت و به جای آن نظام جدید و جهانی دوقطبی جایگزین آن شد.

جالب توجه است که بلافاصله پس از پایان جنگ جهانی دوم و همزمان با شکل‌گیری نظام دوقطبی جهانی، «جنگ سرد» نیز میان دو ابرقدرت آمریکا و شوروی به عنوان رهبران قطب‌های غرب و شرق - که در جریان جنگ متحد و یاری‌رسان یکدیگر بودند - آغاز شد. عوامل آغاز جنگ سرد عبارت از مسائل منطقه‌ای مربوط به کشورهای ایران و ترکیه و یونان بود. در چند دهه بعد نیز، در برهه‌های زمانی خاصی جنگ سرد و درگیری‌های میان دو ابرقدرت به اوج خود رسید که از جمله «بحران خلیج خوک‌ها» (بحران موشکی کوبا) در اوایل دهه ۱۹۶۰ یکی از آن موارد است.

به هر جهت، به رغم ابراز مخالفت‌های گروه کشورهای بیطرف (غیر وابسته به قطب غرب یا شرق)، و نیز کشورهای عضو «جنبش غیر متعهدها»، جنگ سرد کم و بیش به عنوان یک نظام جهانی (متأثر از نظام دوقطبی) ایجاد شد. پس از آن، بسیاری از کشورهای جهان خواسته یا ناخواسته خود را جزو یکی از دو قطب یافتند. البته در این میان استثناهایی نیز وجود داشتند، که کشور بزرگ چین کمونیست از جمله آنها بود. آن کشور عضو جنبش غیر متعهدها نبود و به سهم خود قدرتی بزرگ و مطرح به شمار می‌آمد. در بدو امر، به نظر می‌رسید که نظام‌های جاری اقتصادی و سیاسی چین، آن کشور را عملاً در اردوگاه شوروی قرار داده است، ولی به استثنای سال‌های آغازین شکل‌گیری چین کمونیست (تا نیمه دهه ۱۹۵۰)، تجربه‌های عملی و شواهد موجود در زمینه روابط سیاسی دو کشور، خلاف آن را نشان داد. خط مشی‌های چین کمونیست نشان داد که اگرچه آن کشور متحد سیاسی و رسمی ایالات متحده و شوروی سابق نبوده است، ولی در برهه‌هایی، زمانی به سمت آمریکا یا شوروی گرایش بیشتر یافته و برعکس از طرف دیگر

دور شده و حتی درگیر شده است. مسافرت ریچارد نیکسون به چین کمونیست در ابتدای دهه ۱۹۷۰ و شروع «دیپلماسی پینگ پونگ» بین دو کشور و گرمی قابل توجه روابط آنان، و برعکس گسترش اختلافاتش با شوروی سابق از آن زمان به بعد، از جمله این‌گونه موارد است. در مورد جنبش عدم تعهد نیز می‌توان گفت که حتی هنگامی که آن جنبش با سیاست‌های اعلامی خود، در مقابله با قطب‌های شرق و غرب قرار گرفت، بنابراین به نوعی خود تشدید کننده روند جنگ سرد بود.

دوران جنگ سرد از آغاز (۱۹۴۵) تا پایان آن (۱۹۹۱) به مدت نزدیک به نیم قرن، همراه با جنگ‌ها و تنش‌های گوناگون بود. ولی در ضمن این دوران ویژگی‌های مثبت خاص خود را داشت. از جمله اینکه براساس یک توافق و اصل نانوشته، ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی هیچگاه تا مرحله درگیری و جنگ فیزیکی با یکدیگر پیش نخواهند رفت و همچنین به متحدان اصلی طرف دیگر حمله نخواهند کرد. یکی از عوامل اصلی و مؤثر در عدم تمایل به درگیری نظامی ابرقدرت‌ها در دوران جنگ سرد، مسئله سلاح‌های هسته‌ای و خطرات فراوان ناشی از به‌کارگیری احتمالی آنها و بنابراین، رعایت «اصل بازدارندگی» یا «توازن ترس» از سوی طرفین بود.

اصل جاری دیگری در نظام دوقطبی و جنگ سرد این بود که هر یک از طرفین می‌توانستند تقریباً آزادانه و بدون دغدغه خاطر یا احساس خطری از سوی طرف دیگر، به یکی از متحدان خود تهاجم نظامی داشته، حرکت سیاسی و اعتراض مردم یا رهبران آن را سرکوب کرده و یا با آن مقابله کنند. چنانکه پیرو نطق «نیکیتا خروشچف» رهبر شوروی در سال ۱۹۵۶ علیه ظلم‌ها و جنایات استالین رهبر پیشین شوروی، شاهد تأثیر منفی و مخربی علیه شوروی در جهان کمونیست بودیم. پیرو آن بود که قیام‌های لهستان و سپس مجارستان در سال ۱۹۵۶ که خواستار رهایی از چنگ آهنین مسکو بودند، به سرعت پدیدار شد. پیرو «انقلاب مجارستان»، تانک‌های شوروی به سرعت آن حرکت را سرکوب کردند. واقعه «بهار پراگ» در سال ۱۹۶۸ در چکسلواکی و دخالت مستقیم نیروهای نظامی و سپس سرکوب و دستگیری رهبر آزادیخواه (الکساندر دوبچک) و مردم آن کشور از جمله مثال‌های دیگر اجرای اصل فوق است. به همان ترتیب نیز، دخالت‌ها و راهبری‌های آمریکا

در امور کشورهای اروپایی مورد اعتراض و واکنش شدید و فیزیکی شوروی قرار نمی‌گرفت.

به طور کلی، در دوران جنگ سرد سه اصل یا قاعده عملی در روابط میان ابرقدرت‌ها جاری بود و رعایت می‌شد: ۱) بمب هسته‌ای خیلی خطرناک‌تر از آنست که مورد استفاده یا تهدید به استفاده از آن شود. بنابراین، ابرقدرت‌ها باید سعی کنند استفاده از آن را تحت کنترل درآورده و نیز از تولید و گسترش آن جلوگیری کنند؛ ۲) هر ابرقدرتی یک حوزه نفوذ شناخته شده و معین دارد و طرف مقابل بهتر است در حوزه نفوذ او دخالت و فعالیت نکند؛ ۳) در سایر نقاط جهان هر قدرتی می‌تواند برای خود دوستانی پیدا کند، ولی دو قدرت باید از مقابله با یکدیگر در آن نقاط اجتناب کنند.

با توجه به اصول و الگوهای رفتاری یادشده، مثلاً شوروی نیازهای تسلیحاتی ویتنام شمالی، کره شمالی، عراق، سوریه، کوبا و غیره را تأمین می‌کرد، و متقابلاً ایالات متحده نیازهای مجاهدین افغان (در جریان تهاجم نظامی شوروی به افغانستان)، ایران زمان شاه، پاکستان، کره جنوبی و غیره را برآورده می‌ساخت. ولی هیچیک از دو طرف مجاز نبودند که نیروهای نظامی و رزمنده خود را به مناطق یا کشورهای تحت نفوذ طرف دیگر اعزام دارند (البته شاهد بودیم که با پایان یافتن دوران جنگ سرد، این قاعده بلافاصله از بین رفت!). برعکس، ابرقدرت‌ها به جای مبارزه نظامی و فیزیکی با یکدیگر، با استفاده از «تبلیغات سیاسی» (پروپاگاندا) گسترده و برنامه‌ریزی شده در مناطق تحت نفوذ طرف مقابل به مبارزه و هماوردجویی با او ادامه می‌دادند. هدف این مبارزه غیر نظامی، عبارت از گمراه‌سازی و تطمیع، یا براندازی حکومت کشور یا کشورهای مورد نظر به منظور اعمال نفوذ سیاسی بر یک کشور خاص نظیر نیکاراگوئه، آنگولا، کره، کوبا و غیره بود. ضمن اینکه بسیاری از هماوردجویی‌های جنگ‌های سرد ابرقدرت‌ها از طریق وقوع جنگ‌های داخلی بین گروه‌های سیاسی بومی و دولت‌های متبوع آنها اتفاق می‌افتاد تا بدین ترتیب، ثبات و امنیت حکومت مورد نظر را که تحت نفوذ قدرت طرف دیگر (ابرقدرت) بود به خطر بیندازند. موارد شورش یا جنبش کمونیستی «ظفار» در عُمان (تحت نفوذ آمریکا)، شورش کردهای عراق (تحت نفوذ شوروی) در دوران حکومت بعثی‌ها، جنگ‌های داخلی

یمن، کوبا و نیکاراگوئه (دوست شوروی)، ایران پس از انقلاب اسلامی (ضد آمریکا)، و بسیاری موارد دیگر - و به ویژه در منطقه خاورمیانه - از آن جمله هستند.<sup>(۴)</sup>

## جنگ سرد در خاورمیانه

با توجه به اهمیت ویژه جغرافیایی و استراتژیک خاورمیانه در طول قرن‌های متمادی، این منطقه یکی از نقاطی بوده است که یا خود عامل ایجاد جنگ سرد بین ابرقدرت‌ها بوده و یا وقوع آن از اهمیت و حساسیت خاصی برخوردار بوده و تشدید شده است. همانگونه که قبلاً نیز اشاره کردیم، اتفاقاً جریان جنگ سرد بلافاصله پس از پایان جنگ جهانی دوم و از زمان خودداری شوروی از خارج کردن نیروهایش از خاک ایران و نقش مهم آن در شکل‌گیری و حمایت از جمهوری‌های خودمختار آذربایجان و کردستان ایران آغاز شد. سپس، مسئله ترکیه و چشمداشت‌های شوروی نسبت به کنترل مشترک تنگه‌های بسفر و داردانل به مورد قبلی اضافه شد، که همزمان نیز مسئله یونان - به عنوان یک کشور اروپایی و همجوار ترکیه - آن را تشدید کرد. پیدایی این مسائل اولیه باعث شد تا جنگ سرد عملاً شروع و تشدید شده و آمریکا در مقابله با نفوذ شوروی - به ویژه در منطقه خاورمیانه - دکترین ترومن، اصل چهار، و دکترین سد نفوذ<sup>۱</sup> را تدوین و اجرا کند. چنانکه پس از آن نیز از سوی آمریکا دکترین‌های آیزنهاور، نیکسون، کیسینجر (گوام)، کارتر، ریگان (ریگان‌یسم)، و سیاست اتفاق نظر استراتژیک به آنها اضافه شد. شوروی نیز متقابلاً سیاست‌های جهان سومی، آسیایی، و دکترین برژنف را در رقابت و مقابله با سیاست‌های آمریکا تدوین و به مرحله اجرا گذاشت.

خاورمیانه در طول سال‌های ۱۹۹۱-۱۹۴۵ شاهد جنگ‌های منطقه‌ای، بین‌کشوری و بحران‌های متعدد بوده است، که بیشتر ابرقدرت‌ها در آنها ذی‌مدخل و نفوذ بوده و آنان را درگیر جنگ سرد کرده است. جنگ‌های چهارگانه اعراب و اسرائیل (۱۹۴۸، ۱۹۵۶، ۱۹۶۷، ۱۹۷۳)، دو تهاجم گسترده اسرائیل به جنوب لبنان، جنگ هند و پاکستان (۱۹۷۱)، جنگ

هشت ساله ایران و عراق، حمله عراق به کویت و اشغال کامل آن کشور (اوت ۱۹۹۰)، و بالاخره تهاجم و مقابله همه‌جانبه آمریکا و متحدان آن (بیش از ۳۰ کشور) به عراق (ژانویه ۱۹۹۱) از جمله موارد مهم مسائل منطقه‌ای بوده است. به طور کلی، خاورمیانه برای ابرقدرت‌ها همواره یک حوزه مهم جنگ سرد بوده است، چنانکه حتی مسائل سیاسی این منطقه از روابط آمریکا و شوروی نیز فراتر رفته بود.

در میان مسائل و بحران‌های یادشده در بالا، منازعه اعراب و اسرائیل و به تبع آن، جنگ‌ها و درگیری‌های بین کشورهای عرب و فلسطینی‌ها از یک سو، و اسرائیل از سوی دیگر در رابطه با روند جنگ سرد ابرقدرت‌ها از حساسیت و اهمیت خاصی برخوردار بوده است. چنانکه باید گفت منبع اصلی تشنج دائمی در این منطقه را منازعه اعراب و اسرائیل - که از سال ۱۹۴۸ با تشکیل دولت یهودی اسرائیل آغاز شد - تشکیل می‌دهد که هنوز نیز به قوت خود باقی است. شوروی سابق به دلیل همجواری با خاورمیانه و نیز روابط نزدیک با کشورهای عرب، نسبت به این منازعه حساسیت زیادی نشان می‌داد. مثال بارز در این امر، اختطاف و ضرب‌الاجلی بود که شوروی در خلال جنگ سینا (۱۹۵۶) به اسرائیل برای خاتمه بخشیدن به جنگ و عقب کشیدن نیروهایش از صحرای سینای مصر داد، و آن کشور را تهدید به استفاده از موشک‌های هسته‌ای کرد. عجیب آنکه، برخلاف موارد دیگر جنگ‌های اعراب و اسرائیل، این بار آمریکا از تأیید اقدام اسرائیل علیه مصر خودداری کرد، و بنابراین فشارهای دوجانبه وارده بر اسرائیل باعث شد تا آن کشور بدون هیچ قید و شرطی و خیلی زود از کل صحرای سینا که در اشغال خود داشت، عقب‌نشینی نماید.

### پایان جنگ سرد: مراحل انتقالی آن

با به قدرت رسیدن میخائیل گورباچف رهبر اتحاد جماهیر شوروی سابق در مارس ۱۹۸۵، شرایط و زمینه‌های جدیدی در روابط ابرقدرت‌ها ایجاد شد که به تدریج به پایان جنگ سرد و رویارویی ابرقدرت‌ها و در نهایت به فروپاشی شوروی و کمونیسم انجامید. پایان جنگ سرد بین دو ابرقدرت در واقع با دو واقعه مهم دیگر نیز مقارن بود که با یکدیگر ارتباط ماهوی داشتند: ۱) تجاوز عراق به کویت و جنگ دوم خلیج فارس (۹۱-۱۹۹۰)،

۲) رخداد فروپاشی شوروی (۱۹۹۱). حمله عراق به کویت واکنشی بین‌المللی را در پی داشت و ضمن آن با یک اقدام هماهنگ، شوروی نیز در کنار قدرت‌های بزرگ غربی علیه اقدام عراق قرار گرفت. بدیهی است که واکنش اخیر در شرایط جنگ سرد تقریباً امکان‌پذیر نبود: آمریکا که ظهور و تشدید بحران سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را در شوروی و کشورهای بلوک شرق شاهد بود و روند آن را به دقت دنبال می‌کرد، خود را برای ایفای نقشی جدید در عرصه روابط بین‌الملل آماده می‌کرد.

پایان جنگ دوم خلیج فارس یک دوران انتقالی و همراه با آشفتگی‌ها و اختلال را ایجاد کرد. پس از آن، پیرو پشت سر گذاشتن همزمان چند دوره انتقالی، آشفتگی و اختلال‌های یاد شده وضعیت بدتری پیدا کرد. چنانکه نظام‌های منطقه‌ای قدیمی موجود در آسیا و اروپا نیز در پایان قرن بیستم با افول و فروپاشی روبه‌رو شد. ضمناً برخی جنگ‌هایی که به منظور برقراری مجدد نظام‌های منطقه‌ای رخ داده و دنبال شده بودند با شکست روبه‌رو شدند. پیشتر شاهد بودیم که آلمان نازی و ژاپن در دوران جنگ جهانی دوم ترمینولوژی ویژه‌ای را به جهت تفسیر و توصیف طرح‌ها و آمال‌های بلندپروازانه خود به کار برده بودند. در مورد عراق نیز هدف‌های اصلی صدام حسین در حمله‌های تجاوزکارانه خود به ایران و سپس به کویت، دنبال کردن هژمونی رهبری خود در خلیج فارس و بعضاً تغییر نظام منطقه‌ای بود که با واکنش‌های شدید نظامی و سیاسی ایران، آمریکا، حتی شوروی (به عنوان متحد استراتژیک خود)، و قدرت‌های بزرگ همراه با سرکوب و شکست سخت روبه‌رو شد. باید گفت که وضعیت نظام سیاسی و بین‌المللی دوران پس از جنگ جهانی دوم هرگز به مرحله تکاملی خود نزدیک نشد، چرا که شروع جنگ سرد بلافاصله پس از جنگ جهانی دوم شروع شد و بنابراین فرصتی برای ابراز وجود و عملکرد متعادل عوامل مؤثر در شکل‌گیری و تحوّل و تکامل روند آن وجود نداشت. به عبارت روشن‌تر، جنگ سرد یک دوران جنینی و شکل‌گیری اولیه ناقص را پشت سر گذاشت.

بنابراین، نخستین عنصر مهم مرحله انتقالی دوران حاضر عبارت از تکمیل شرایط و وضعیت دوران پس از جنگ سرد می‌باشد. از دیدگاه مسائل سرزمینی، وضعیت پس از جنگ سرد در اروپا جا افتاده و تکمیل شده است، ولی در قاره آسیا، مسئله سرزمین‌های

شمالی و تایوان هنوز حل نشده است. از منظر مسائل نهادی، نظم و ترتیب و نحوه تقسیم قدرت و نفوذ موجود مورد اعتراض و چالش برخی کشورهای صنعتی و بزرگ است. چنانکه کشورهایی مانند ژاپن، آلمان، هندوستان و برزیل در سال‌های پس از جنگ سرد متقاضی عضویت دائم در شوروی امنیت سازمان ملل متحد و در کنار پنج عضو دائمی قبلی آن هستند، که با ابراز مخالفت‌هایی از سوی قدرت‌های اخیر روبه‌رو شده است.

دومین عنصر در این دوره انتقالی، به باور برخی از کارشناسان سیاسی، عبارت از پایان دوران نظام استعماری است. البته در این مورد چند دیدگاه کاملاً متفاوت وجود دارد. گروهی از صاحب‌نظران بر این عقیده‌اند که اصولاً نظام استعماری با فروپاشی نظام اروپایی و ایجاد نظام دوقطبی، به طور کلی محو و نابود شده است. ولی به باور برخی دیگر، با فرض محو و مات شدن جنگ سرد در قاره اروپا، قدرت‌های اروپایی همچنان با سرزمین‌های مورد استعمار و استثمار گذشته مرتبط بوده و لذا توانسته‌اند نظام پس از دوران استعماری (نظام دوقطبی) را در این‌گونه کشورها (ی مورد استعمار سابق) به نفع خود منجمد و بی‌اثر سازند. تجزیه اتیوپی و فروپاشی سومالی می‌تواند نمونه و مثال‌هایی از انواع تغییر و تحولاتی باشد که احتمال انجام و رایج شدن آنها در آینده نیز وجود خواهد داشت. ضمناً قابل تذکر است که براساس نظریه دیگری که اتفاقاً بر آن نیز تأکید می‌شود، با پایان یافتن جنگ سرد و شکل‌گیری نظم نوین جهانی - و درست برعکس شعارها و اصول اعلام شده آن - یک دوران «استعماری» دیگر که مشخصه‌های آن بسیار شبیه همان دوران «استعمار کهنه» و بازگشت به گذشته است؛ توسط آمریکا و بعضاً با همکاری و مشارکت انگلستان (به عنوان پیشقراول اولیه و قدیمی استعمار کهنه) برنامه‌ریزی و در حال اجرا است.

سومین و در عین حال مهم‌ترین مرحله انتقالی عبارت از اثراتی است که مستقیماً مربوط به پایان دوران جنگ سرد می‌شود. مراحل مختلف آن عمیق بوده و نیاز به گذر زمان دارد تا عملکرد درونی خود را به تدریج نشان دهد. جنگ سرد، جنگی بود درباره نظام‌های دولتی و اجتماعی. بنابراین، پایان یافتن آن نه تنها نیازمند بازآرایی صحنه سیاست بین‌الملل - که معمولاً به دنبال جنگ‌های هژمونیک رخ می‌دهد - بود، بلکه ضمناً خواهان

ایجاد تغییر و تحولاتی در عرصه سیاست داخلی کشورها می‌باشد. از آنجا که جنگ سرد شامل جنگ میان ایده‌ها و عقاید سیاسی (و نیز اقتصادی) و برخی مواقع ارتش‌ها بود، لذا انجام تغییر و تحولات داخلی مورد نظر آنان، ترجیحاً با استفاده از اعمال زور نیروهای اشغالگر انجام می‌شده است. جریان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و تجزیه آن به کشورهای ملی و مستقل، یکی از نتایج پایان جنگ سرد بود که با کاهش فشار و اعمال زور یاد شده به سرعت اثرات خود را نشان داد. وقوع تغییر و تحولات سیاسی و اقتصادی درون این‌گونه کشورهای تازه به استقلال رسیده، از جمله اثرات دیگر روند بالا می‌باشد. ضمن اینکه، پیروزی لیبرالیسم و دموکراسی باعث تجزیه و شعله‌ور شدن جنگ در یوگسلاوی سابق شد. قابل اشاره است که با به کار افتادن جریان دموکراسی در یک جامعه سیاسی، معمولاً لیبرالیسم و ناسیونالیسم نیز در این‌گونه جوامع فعال و پویا شده و دوشادوش یکدیگر حرکت می‌کنند.

### نظم نوین جهانی آمریکا: ویژگی‌ها

همان‌گونه که پیشتر اشاره کردیم، پایان جنگ سرد بین دو ابرقدرت در واقع با دو رخداد مهم دیگر نیز مقارن بود که با یکدیگر ارتباطی ماهوی داشتند: ۱) تجاوز عراق به کویت و جنگ دوم خلیج فارس (۱۹۹۰-۱۹۹۱)، ۲) واقعه مهم فروپاشی شوروی (۱۹۹۱). پیرو چنین شرایطی بود که جرج بوش (پدر) دکترین «نظم نوین جهانی»<sup>۱</sup> و به عبارت روشن‌تر «تک‌قدرتی» یا «تک‌صدایی» ادعایی خود را در سطح جهان اعلام کرد. از نظر سابقه، اعلام رسمی آغاز نظم نوین جهانی به تاریخ ۸ اوت ۱۹۹۰ برمی‌گردد که جرج بوش آن را مطرح کرد. وی در سخنرانی خود خطاب به مردم آمریکا بر اندیشه «عصر جدید» تأکید کرد که بر وعده‌های فرا رسیدن برهه جدید آزادی و صلح برای همه ملت‌ها مبتنی خواهد بود! او به پنج هدف اصلی سیاست خارجی کشورش در قبال بحران دوم خلیج فارس اشاره کرد، که پنجمین هدف ویژگی‌ها و سرفصل‌های طرح نظم نوین جهانی را تصویر می‌کرد:

1. New World Order

«ما امروز در یک لحظه فوق‌العاده حساس قرار داریم. بحران خلیج فارس که در نوع خود سنگین است فرصت نادری را برای حرکت به سوی یک دوره تاریخی همکاری، پیش روی ما گذاشته است. از میان این دوران پُر درد سر، پنجمین هدف ما - نظم نوین جهانی - می‌تواند ظاهر گردد. عنصری جدید، فارغ از تهدید ترور، قوی‌تر در جستجوی عدالت و در شرایط امن‌تر در جستجوی صلح، عصری که در آن ملت‌های جهان، غرب و شرق، شمال و جنوب بتوانند در شکوفایی و وحدت زندگی کنند.»<sup>(۵)</sup>

ضمناً جرج بوش در تاریخ ۱۶ ژانویه ۱۹۹۱ ضمن اعلان جنگ علیه عراق، ویژگی‌های دیگری از نظم نوین جهانی را تشریح کرد: «جهانی که در آن قانون در روابط ملت‌ها حاکم است و یک سازمان ملل معتبر نقش حفاظت از صلح و امنیت را براساس وعده‌ها و آرمان‌های بنیان‌گذاران خود ایفا کند...»<sup>(۶)</sup> بوش (پدر) در تاریخ ۶ مارس ۱۹۹۱ در خلال سخنرانی‌اش درباره جنگ خلیج فارس باز هم پیش‌تر می‌رود و می‌گوید:

«طی این قرن، قبلاً دوبار کره زمین در اثر جنگ به لرزه درآمده است. در این قرن دوبار امید به صلح پایدار از وحشیگری‌های جنگ زائیده شده است. دو بار معلوم شده که این امیدها جز یک رؤیای بعید و دور از دسترس انسان‌ها نبوده است... اکنون ما می‌توانیم مشاهده کنیم که دنیای جدیدی در برابر دیدگانمان پدیدار می‌شود.»<sup>(۷)</sup>

پس از آن، جرج بوش طی یک سخنرانی دیگر در پایگاه نظامی «مونتگمیری» آمریکا در تاریخ ۱۳ آوریل ۱۹۹۱ (چند هفته پس از پایان جنگ خلیج فارس)، در تبیین بیشتر مفهوم نظم نوین جهانی اظهار داشت:

«نظم نوین جهانی به معنای چشم‌پوشی ما از حاکمیت ملی یا دست کشیدن از منافعمان نیست، این مهم به دلیل مسئولیت‌هایی انجام می‌گیرد که موفقیت‌هایمان به ما دیکته می‌کند. نظم نوین نشان‌دهنده ابزارهای جدید برای تعامل با ملت‌های دیگر به منظور ایجاد بازدارندگی در برابر تجاوز، تحقق ثبات و شکوفایی و بالاتر از همه، تحقق صلح است.»<sup>(۸)</sup>

به طور کلی، بوش در سخنرانی یاد شده خاستگاه‌های نظم نوین را به شکل زیر خلاصه کرده است: (۱) حل و فصل مسالمت‌آمیز منازعه‌ها، (۲) همبستگی در برابر تجاوز، (۳) کاهش زرادخانه‌های نظامی و نظارت بر آن، (۴) برخورد عادلانه با تمام ملت‌ها، (۵) عدم

چشم‌پوشی ملتی از حاکمیت خود، و بالاخره ۶) اعتقاد به رعایت حقوق بشر. ظاهراً این خاستگاه‌ها بر انگیزه‌ها و نتایج تجاوز عراق به کویت و جنگ خلیج فارس استوار بود و دقت در جملگی آنها تاکید کننده درس‌هایی بود که آمریکا قصد داشت پس از پایان جنگ و بیرون راندن نیروهای عراقی از کویت به جهانیان ارائه دهد!

### آثار و نتایج پایان جنگ سرد در خاورمیانه

پایان جنگ سرد به طور کلی سه نتیجه برای نظام اقتصادی جهانی و به طور خاص برای توسعه سیاسی و اقتصادی منطقه خاورمیانه داشته است:

۱) قوانین و مقررات حاکم بر داد و ستد جهانی به نحو روزافزونی در رابطه با مسائل نواحی مختلف و کشورها تفاوت کرده است، چرا که نظام‌های سیاسی موجود با منافع و قدرت کشورهای بزرگ جهان و به ویژه ایالات متحده همساز و موافق نمی‌باشند. به طور خاص (و به شکل رسمی)، بلوک‌های بازرگانی منطقه‌ای در اروپا برجسته‌تر و کاراتر و به میزان کمتری در آمریکای شمالی پدیدار شده و خواهند شد. ولی در بخش اعظم کشورهای جهان سوم چنین نخواهد بود. موافقتنامه‌های رسمی منطقه‌ای در آسیا طی مراحل محدود شده و خواهد شد، در عین حال ژاپن بر همبسته کردن و اتحاد منطقه با استفاده از بازرگانی و سرمایه‌گذاری‌های خارجی مستقیم تلاش می‌کند.

۲) دورنمای برقراری صلح میان اسرائیل و اعراب در مقایسه با دوران جنگ سرد بیشتر شده است. علت مهم این امر، فروپاشی و کنار رفتن یکی از دو قطب جهانی (شوروی سابق) به عنوان متحد استراتژیک و حامی اغلب کشورهای عرب و فلسطینی‌ها می‌باشد. دو طرف تا اندازه‌ای به این واقعیت پی برده‌اند که نمی‌توانند تا ابد به یک حامی خارجی - هر چند خیلی قدرتمند - متکی و وابسته باشند. تصمیم اخیر آریل شارون نخست وزیر شدیداً راستگرا و افراطی اسرائیل در خروج نیروهای نظامی آن کشور از نوار غزه و توقف شهرک‌سازی در نواز غزه و بعضاً در کرانه باختری رود اردن، نمادی از تحلیل و روند مذکور می‌باشد. متقابلاً فلسطینی‌ها نیز با از دست دادن حامی اصلی خود - یعنی شوروی - در سال‌های دهه ۹۰ انعطاف خیلی بیشتری در قبال طرح‌های صلح و سازش با اسرائیل از

خود نشان داده‌اند. امضای «موافقتنامهٔ اُسلو» (۱۹۹۳) و پیمان‌های «الخلیل»، «وای ریور ۱» و «۲» و غیره میان رهبران فلسطینی و اسرائیل از آن جمله هستند. از سوی دیگر، مسئلهٔ عدم توازن قدرت نظامی منطقه‌ای و اینکه ارتش اسرائیل بسیار قدرتمند بوده و دست کم دارای بیش از ۲۰۰ کلاهک هسته‌ای می‌باشد، پایه و زمینهٔ مناسبی را برای اعمال نظرات و خواسته‌های اسرائیل و قبولاندن آنها به فلسطینی‌ها و اعراب در مورد سرزمین‌های اشغالی و صلح خاورمیانه فراهم کرده است.

ضمناً با فوت نا به هنگام و مشکوک یاسر عرفات رهبر و پایه‌گذار اولیه و فرهمند سازمان آزادی‌بخش فلسطین (ساف) در ماه‌های پایانی سال ۲۰۰۴، به عنوان یک موقعیت ممتاز و استثنایی برای اسرائیل (!)، و به ویژه انتخاب «محمود عباس» (ابومازن) که مورد تأیید و علاقهٔ هر دو کشور اسرائیل و آمریکا می‌باشد، بسیار قابل پیش‌بینی است که روند یاد شده تسریع شده و دو طرف به نقطهٔ سازش نسبی دست یابند. محمود عباس مدت کوتاهی پس از انتخابش در مصاحبه با روزنامهٔ «الوطن» اعلام کرد که: باید با اسرائیل رابطه داشته باشیم. وی همچنین روابط خود را با بوش (پسر) خوب و مطلوب توصیف کرد.<sup>(۹)</sup>

۳) با پایان یافتن جنگ سرد، احتمال وقوع چالش‌ها و منازعات میان کشورهای تولیدکنندهٔ نفت حوزهٔ خلیج فارس محتمل خواهد بود، البته مدیریت این‌گونه چالش‌ها و بحران‌ها مشکل‌تر و مسئله‌سازتر می‌باشد. حتی از سال‌های آخر دوران جنگ سرد به بعد، ابرقدرت‌ها در موقعیتی نبودند که متحدان منطقه‌ای خود را کاملاً مجبور به انجام کاری بکنند. چرا که بعضاً آنان از این مسئله وحشت داشتند که به طور ناخواسته وارد یک منازعه و درگیری متقابل ناخواسته بشوند که دیگر نتوان آن به راحتی کنترل کرد.<sup>(۱۰)</sup> نقش اصلی آمریکا و انگلیس در شروع جنگ علیه عراق به بهانهٔ از بین بردن تسلیحات کشتار جمعی آن کشور و مبارزه با تروریسم منطقه‌ای و بین‌المللی، به ویژه آمریکا را وارد یک رشته مسائل و مشکلات پیچیدهٔ منطقه‌ای کرد که تقریباً قابل مقایسه با تجربهٔ قبلی باتلاق ویتنام است که بیرون آمدن از آن به آسانی امکان‌پذیر نخواهد بود (و در حال حاضر همچنان نیز ادامه دارد).

احتمال افزایش قیمت نفت در کوتاه مدت و میان مدت زیاد خواهد شد. در دوران جنگ سرد، چنین افزایش قیمت‌های نفت به جز در موارد بحرانی و غیر قابل کنترل (مانند شوک نفتی ۱۹۷۳، و وقوع انقلاب اسلامی ایران در ۱۹۷۹) غالباً به میزانی محدود و کنترل شده و با هدایت کلی آمریکا و با همکاری مشترک عربستان سعودی و ایران (در زمان شاه) اتفاق می‌افتاد. در حالی که در دوران پس از جنگ سرد و نظم نوین جهانی، با توجه به وقوع رخدادها و تنش‌ها و بحران‌های متعدد در خاورمیانه (نظیر بحران عراق و مسائل منطقه‌ای خاورمیانه و غیره)، و نیز روند کاهش شدید میزان ذخایر و تولید نفت آمریکا و افزایش نیازهای کشورهای غربی به نفت وارداتی از خاورمیانه؛ این‌گونه افزایش قیمت‌های نفت در دفعات و میزان بیشتری انجام گرفته است. چنانکه در سال ۲۰۰۴، متوسط قیمت هر بشکه نفت بین ۴۸-۶۰ دلار در نوسان بوده است که تاکنون سابقه زیاد نداشته است. ذکر این نکته ضروری است که در دوران نظم نوین جهانی و به ویژه با توجه به افزایش نیازها و وابستگی کشورهای غربی و صنعتی به نفت خاورمیانه، بنابراین کشورهای نفتی و ثروتمند خلیج فارس تبدیل به هدف‌های مهم و وسوسه‌انگیزی شده‌اند. افزایش شدید تحرکات، حساسیت و اقدامات نظامی و سیاسی آمریکا، انگلستان، فرانسه، آلمان و دیگر کشورهای غربی در خلال دهه ۱۹۹۰ (پس از جنگ سرد) تاکنون شاهد گویایی بر تحلیل فوق است.

### نظم نوین جهانی، خلیج فارس و ایران: آثار و نتایج

از زمان مطرح شدن دکترین نظم نوین جهانی تاکنون - که اتفاقاً عامل و محل شکل‌گیری آن تحولات خلیج فارس بوده است - پژوهشگران و سیاستمداران گوناگونی با گرایش‌ها، برداشت‌ها و اندیشه‌های سیاسی گوناگون به بحث و بررسی ابعاد آن پرداخته‌اند. برخی آن را «فاشیسم جدید» به رهبری آمریکا توصیف کرده و برخی دیگر از جمله «هنری کیسینجر» (وزیر امور خارجه اسبق و نظریه‌پرداز سیاسی آمریکا) آن را نشان آرمانگرایی و اخلاق‌گرایی دانسته‌اند.<sup>(۱)</sup> به هر حال دیدگاه‌ها پیرامون مفهوم و ابعاد نظم نوین جهانی

گوناگون است. مثلاً برخی آن را یک نظام «تک‌قطبی»<sup>۱</sup> که مبتنی بر وجود یک قطب مسلط در جهان - یعنی آمریکا - است، می‌دانند. برخی معتقد به وجود یک نظام «چند قطبی»<sup>۲</sup> با مشارکت و رهبری آمریکا، اتحادیه اروپا، ژاپن، چین و فدراسیون روسیه هستند. شمار دیگری از نظریه‌پردازان با تأکید بر نقش اقتصاد، ساختار قدرت در نظام بین‌المللی را سه قطبی می‌دانند که براساس آن ایالات متحده آمریکا، اتحادیه اروپا و ژاپن به منزله قدرت‌های بزرگ اقتصادی، نقش اساسی در تنظیم روابط بین‌الملل خواهند داشت. فرض اساسی این تحلیل، دگرگونی مفهوم قدرت است که در میان عوامل تشکیل دهنده آن، بیشتر عوامل اقتصادی، بازرگانی، و فناوری مورد نظر است و قدرت نظامی به لحاظ شرایط حاکم (هزینه بالا، اندیشه خلع سلاح) برخلاف دوران جنگ سرد، در بالاترین مرتبه قرار نمی‌گیرد.

بالاخره اینکه، دیدگاه دیگری معتقد است که جامعه جهانی با تعدادی از موضوعات و مسائل جدید با ماهیتی جهانی روبه‌روست، نظیر: انرژی، محیط زیست، آزادی بازرگانی، نرخ ارزها، مشکل مواد مخدر و تروریسم، تضمین سرمایه‌گذاری و دیگر مسائل فرامیلتی که هر کشور نمی‌تواند به تنهایی با آن رو در رویی و مقابله کند. بلکه برای تعدیل و حل آنها، همکاری سایر کشورهای جهان ضرورت دارد. بنابراین، در مقایسه با دوران جنگ سرد، این‌گونه مسائل جایگزین مسائل ویژه دوران جنگ سرد نظیر: امنیت جهانی، منازعات مرزی و سرزمینی، مسابقه تسلیحاتی و بازدارندگی هسته‌ای شده است.

اما جدا از دیدگاه‌ها و نظریه‌های یاد شده، همه کارشناسان و تحلیلگران مسائل روابط بین‌الملل در این واقعیت اتفاق نظر دارند که آمریکا در دهه ۱۹۹۰ عامل اصلی طراحی و رهبری نظم نوین جهانی در منطقه و جهان بوده است. در نتیجه، هرگونه تأثیرات ناشی از این نظام جدید بین‌الملل در منطقه خلیج فارس، اساساً چیزی جز سیاست اعمال شده آمریکا نیست. به هر جهت، تأثیرات نظم نوین جهانی بر مسائل خلیج فارس را می‌توان در چند مورد زیر خلاصه کرد:

1. Unipolar Order
2. Multipolar Order

۱. **حفظ موازنه نیروهای منطقه‌ای:** منظور از موازنه منطقه‌ای عبارت از برقراری وضعیتی برای جلوگیری از سلطه یک کشور خاص بر موازنه منطقه‌ای و یا اینکه توازن موجود از سوی یک دولت - ملت انقلابی یا عقیدتی با تهدید مواجه نشده، و به طور کلی جلوگیری از تسلط این قبیل دولت‌ها بر نظام منطقه‌ای است. ضمناً ادامه سیاست بازدارندگی در خلیج فارس به منظور حفظ وضع موجود و عدم انجام تغییراتی در آن به ویژه از سوی جمهوری اسلامی ایران و عراق (تا پیش از سقوط حکومت صدام حسین)، از دیدگاه آمریکا و متحدان آن مورد نظر بوده است.

۲. **تکیه بر عامل اقتصادی جهت بازسازی ساختار منطقه:** این عامل تأثیرگذار لزوماً با عوامل قبلی ارتباط دارد. زیرا حل منازعات و سازش‌های مسالمت‌آمیز آن برای تضمین صلح کافی نیست و ناگزیر باید منطقه را از حالت «صلح منفی» به سوی «صلح مثبت» هدایت کرد، که ستون آن شامل توسعه اقتصادی منطقه‌ای است. این امر، پیش درآمد پیوستگی اقتصاد کشورهای منطقه با یکدیگر از یک‌سو، و با اقتصادهای جهانی از سوی دیگر است. به ویژه، با توجه به مسئله هم‌منشاء و قرین بودن نظم نوین جهانی و روند جهانی شدن (اقتصاد)، این امر قابل توجه و تأمل است.<sup>(۱۲)</sup>

۳. **نظارت بر سیاست انرژی کشورهای منطقه:** میزان ذخایر ثابت شده و نیز تولید نفت آمریکا رو به کاهش است، در حالی که میزان مصرف آن رو به افزایش است. بدین ترتیب، می‌توان دورنمایی مبهم و نامطلوب برای صنعت نفت ایالات متحده تصویر کرد. بنابراین، قابل پیش‌بینی است که آمریکا به عنوان مدّعی یک قدرت واحد و برتر در دوران نظم نوین جهانی، از جمله قصد سلطه و اداره منابع مهم اقتصادی جهان و به ویژه ذخایر غنی و رو به افزایش منابع نفت و گاز خلیج فارس را دارد. لشگرکشی بزرگ آمریکا به منطقه، تشکیل ناوگان پنجم نیروی دریایی آن کشور در خلیج فارس و تهاجم نظامی به عراق و سلطه نظامی بر آن کشور (به عنوان دومین یا سومین کشور دارای ذخایر عظیم نفتی در جهان) در همین راستا قابل تحلیل است.

آمریکا با اتخاذ روش فوق، نخست، قدرت‌های بزرگ صنعتی و اقتصادی (به ویژه ژاپن و آلمان) جهان را به تبعیت از سیاست‌های خود وادار می‌کند. به عبارت روشن‌تر، آمریکا

تنها از یک راه می‌تواند اروپا و ژاپن را مهار کند و با خود همبسته و متحد نگه دارد، و آن در اختیار گرفتن مهم‌ترین منبع انرژی جهانی در حال حاضر، یعنی «نفت» است. دوم اینکه دسترسی مطمئن و مداوم خود را به نفت خلیج فارس در آینده تضمین خواهد کرد. در همین راستا، یک اقدام تکمیلی دیگر از دیدگاه آمریکا ضروری به نظر می‌رسد و آن عبارت از نظارت بر سیاست انرژی کشورهای عرب خلیج فارس و به تبع آن سازمان اوپک و سیاست‌های آن خواهد بود.

۴. افزایش نسبی تنش و اختلافات درون منطقه‌ای: پس از پایان جنگ خلیج فارس، مردم کشورهای منطقه شاهد حضور نظامی مستقیم و رو به افزایش نظامیان آمریکایی و بعضاً کشورهای غربی (انگلیسی، فرانسوی) و تحرکات قابل توجه آنان در آبهای خلیج فارس و خاک کشورشان بوده‌اند. البته این امر، به شکل نمادین یادآور خاطرات تلخ حضور استعمار کهنه و چند قرنی غرب (انگلیس، روسیه تزاری...) در اذهان مردم منطقه است. چنین پدیده و رخدادی باعث ابراز حساسیت و واکنش‌های شدید گروه‌های بنیادگرای اسلامی و ملی‌گرای منطقه در مورد حضور و فعالیت نیروهای خارجی در خاک کشورشان، و بنابراین تشدید تنش‌ها و تضادهای درون منطقه‌ای شده است. حادثه انفجار پایگاه «الخُبیر»<sup>۱</sup> در بندر ظهران عربستان سعودی، حمله انتحاری به ناوشکن آمریکایی «یو. اس. اس. کول»<sup>۱</sup> در بندر عدن (یمن)، حملات مداوم و خونین افراد مسلح عراقی به نیروهای آمریکایی و خارجی (غیر از انگلیسی‌ها) در آن کشور، از جمله این‌گونه واکنش‌های مردمی و اسلامی - ملی در منطقه است.

جدا از موارد یاد شده، مواردی مانند مسئله تقسیم قدرت در سطح منطقه، عدم تفاهم سیاسی و اقتصادی مابین کشورهای منطقه و از جمله مسئله تعیین میزان تولید و قیمت نفت، موضوع حضور یا عدم حضور نیروهای بیگانه در منطقه، و موضع‌گیری‌های متضاد در مورد چگونگی ترتیب امنیتی این آبراه استراتژیک باعث تنش‌های زیادی در منطقه شده است، به ویژه ایران اسلامی و عراق رادیکال (تا پیش از سقوط حکومت صدام حسین به

1. U.S.S. Cool

وسیله آمریکا در سال ۲۰۰۳) به عنوان دو قدرت منطقه‌ای با مسئله حضور و تحرکات نیروهای خارجی در خلیج فارس به شدت ابراز مخالفت می‌کرده‌اند.

جنگ دوم خلیج فارس و حمله کوبنده و گسترده آمریکا و متحدانش به عراق، و طبعاً نتایج سیاسی، نظامی و اجتماعی آن در منطقه باعث شد تا ایران در روند سیاست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی خود بنا به شرایط و موقعیت زمانی تغییراتی ایجاد نماید. به عبارت روشن‌تر، ایران پیرو اعلام طرح نظم نوین جهانی از سوی آمریکا و حمله همه‌جانبه نظامی و سیاسی به عراق ناچار شد که سیاست‌ها و دیدگاه‌های خود را تا اندازه‌ای با تغییر و تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی منطبق کند. پیروزی نظامی ایالات متحده و انگلستان بر عراق باعث تقویت قدرت و نفوذ آن کشورها در خلیج فارس و تحکیم سلطه آنان بر خاورمیانه شد. از سوی دیگر، فروپاشی کمونیسم بین‌الملل و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی زمینه بسیار مناسبی ایجاد کرد تا دست کم برای آینده‌ای قابل پیش‌بینی، حضور و سلطه آمریکا در منطقه خاورمیانه به عنوان تنها ابرقدرت موجود تثبیت شود. مهم‌تر اینکه، فروپاشی اتحاد شوروی (به عنوان متحد و حامی قدرتمند ایران) و نیز اقمار سوسیالیست آن کشور، به این معنی بود که ایران ناچار است از آن زمان به بعد به میزان بیشتر از گذشته به غرب تکیه کند. چرا که غرب منبع اصلی صدور فن‌آوری و تأمین نیازهای مالی ایران در راه بازسازی جنگی و اقتصادی‌اش محسوب می‌شد. از سوی دیگر، فروپاشی قطب شرق و تجزیه آن به جمهوری‌های مستقل، از نظر شرایط و موقعیت استراتژیک و ژئوپولیتیک ایران، تغییر و تحولات قابل توجهی را پدید آورد و ایران را با یک رشته چالش‌های جدید امنیتی در سمت مرزهای شمالی‌اش روبه‌رو کرد.<sup>(۱۳)</sup> به طور کلی، انجام تغییر و تحولات بنیانی سیستمیک و نتایج و آثار منطقه‌ای آن، لزوم بازنگری ایران در سیاست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی خود را تشدید کرد. ❖

### پی‌نوشت‌ها:

۱. در سال ۱۸۰۷ ناپلئون بناپارت امپراتور و جهانگشای فرانسه از منطقه وستفالی (واقع در شمال غربی آلمان) و سرزمین‌های مجاور آن کشوری پدید آورد و حکومت آن را به برادرش «ژروم بناپارت» واگذار کرد. پس از سقوط ناپلئون (۱۵-۱۸۱۴) کنگره وین (۱۸۱۵) با شرکت رهبران و مقامات طراز یک اروپا تشکیل شد. با انعقاد صلح وستفالی (۱۸۱۵) و تشکیل کنگره وین بسیاری از مسائل کشورهای اروپایی به حل و فصل نسبی رسید. ضمناً کنگره وین بخش اعظم وستفالی را به دولت پروس داد که به صورت یکی از ایالت‌های آن کشور درآمد.

۲. جهت کسب اطلاعات بیشتر در مورد بحث حاضر ر.ک. به:

Robert Cooper, Is There a New World Order?, f Seizaburo Saito, *Prospects for Global Order*, (1993), pp. 9-11.

۳. برای کسب اطلاعات بیشتر به ویژه درباره‌ی خاورمیانه پس از جنگ و سیاست‌های بین‌المللی در آنجا از جمله ر.ک. به:

Tareq Y. Ismael, *International Relations of the Contemporary Middle East*, New York: Syracuse University Press, 1986, Chap. 4.

۴. برای کسب اطلاعات بیشتر درباره‌ی ویژگی‌های جنگ سرد و گذار به نظم نوین جهانی از جمله ر.ک. به:

Meenekshi Bose & Rosanna Pertti (eds.), *From Cold War to New World Order: The Foreign Policy of George H. W. Bush*, (2002).

۵. بیژن اسدی، *خلیج فارس و مسائل آن*، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۱، ص ۵۶۹.

۶. همان.

۷. همان، ص ۵۷۰.

8. Joseph S. Ney, What The New World Is?, f *Foreign Affairs*, Vol. 71, Spring 1992, pp. 83-85.

۹. خبرگزاری ایسنا (۱۳۸۳/۱۱/۲).

10. Stephen D. Krasners, The Middle East the End of the Cold War, f Laura Guazzone (ed.), *The Middle East in Global Change*, London: Macmillan Press Ltd., 1997, p. 202.

11. K. N. Waltz, *Reflections on Theory of International Politics, A Response to My Critics*, New York: Columbia University Press, 1989, p. 89.

۱۲. قابل تذکر است که در نشست اقتصادی سران عرب در امان (اردن) در اکتبر سال ۱۹۹۵، بر ضرورت بازسازی منطقه از طریق توسعه مناطق ویژه اقتصادی، مراکز توزیع بازرگانی منطقه‌ای و نیز مراکز خدمات حمل و نقل تأکید شد.

۱۳. برای کسب اطلاعات بیشتر درباره تأثیرات نظم نوین جهانی بر سیاست‌های ایران ر.ک. به:

Shireen T. Hunter, Iran From the August 1988 Cease Fire to the April 1992 Majlis Elections, f Roberto Freedman (ed.), *The Middle East after Invasion of Kuwait*, Gainesville: University Press of Florida, 1993, pp. 200-203.